



فرایند حالت‌بخشی و رابطه آن با سازه‌فرمانی در اشتقاق جملات زبان فارسی

حسن قاسمی^{۱*}

محمد دبیرمقدم^۲

چکیده

علت مطرح‌شدن اصل فرافکن گسترده، وجود ساخت‌هایی در زبان انگلیسی بود که فاعل اشیاعی آشکار از غیردستوری بودن آنها جلوگیری می‌کرد. اما، داده‌های زبان فارسی نشان می‌دهد که فاعل اشیاعی آشکار در این زبان وجود ندارد. از این‌رو، برخلاف دیدگاهی که معتقد است در ساخت‌های ارتقایی زبان فارسی، فاعل اشیاعی آشکار وجود دارد، پیشنهاد شد که افعال این ساخت‌ها با مشخصه‌های شخص و شمار ارزش‌گذاری شده به اشتقاق راه می‌یابند. بنابراین، مفهوم اصل فرافکن گسترده و قوی بودن این مشخصه در زبان فارسی و زبان انگلیسی متفاوت است. علاوه بر این، برخی از زبان‌شناسان مانند انوشه (۱۳۷۸) معتقدند که اصل فرافکن گسترده در زبان فارسی همانند زبان انگلیسی عامل برکشیده شدن فاعل از درون گروه فعلی به مشخص‌گر گروه زمان است. اما شواهدی که وی ارائه می‌کند، تنها خروج فاعل از درون گروه فعلی و ارتقا آن به مشخص‌گر گروه زمان در جملات بی‌نشان زبان فارسی را نشان می‌دهد. در همین راستا، بر اساس تحلیل ردفورد (۲۰۰۹) پیشنهاد شد که عامل برکشیده شدن فاعل در زبان فارسی مشخصه حالت است. از این‌رو، با حرکت فاعل به مشخص‌گر گروه زمان از هسته گروه متمم‌ساز که بر آن سازه‌فرمانی می‌کند، حالت خود را دریافت کرده و همچنین، اصل فرافکن گسترده نیز احراز می‌شود. برون‌داد استفاده از این سازوکار در اشتقاق، یکدستی و تعمیم در حالت‌بخشی است.

کلیدواژه: اصل فرافکن گسترده، ساخت ارتقایی، فاعل اشیاعی، سازه‌فرمانی، مشخصه حالت

✉ Ghasemi.ling@gmail.com

۱- دکترای زبان‌شناسی علامه طباطبایی (نویسنده مسئول)

✉ mdabirmoghaddam@gmail.com

۲- استاد دانشگاه علامه طباطبایی

۱- مقدمه

از زمان مطرح شدن اصل فرافکن گسترده^۱ (EPP) توسط چامسکی (۲۰۰۰ و ۱۹۸۲)، این اصل در نظریه‌های حاکمیت و مرجع‌گزینی^۲، اصول و پارامترها^۳ و چارچوب کمینه‌گرایی^۴ نقشی محوری ایفا کرده است. بر اساس این اصل، چامسکی پیشنهاد می‌کند که هر جمله باید دارای فاعل باشد تا بتوان غیردستوری بودن ساخت‌هایی مانند جمله^۱ (۱) را توجیه کرد (بوش کویچ^۵، ۲۰۰۲: ۱۶۷):

۱. *Is likely that Peter likes Mary.

بخاطر ماهیت غیرصریح اصل فرافکن گسترده، از سوی برخی زبان‌شناسان تلاش‌هایی صورت گرفت تا اهمیت آن را از اصول نظری تا حدی تعدیل کنند. از این رو، چند تن از زبان‌شناسان مانند روتستین^۶ (۱۹۸۳)، هی کوک^۷ (۱۹۹۴) و استول^۸ (۱۹۸۳) سعی کردند تا اصل فرافکن گسترده را با ملاحظات معنایی/ کاربردشناسی گره بزنند. به‌عنوان مثال، روتستین (۱۹۸۳) استدلال می‌کند که وجود اصل فرافکن گسترده منتج از نیاز و الزام محمول است؛ به عبارت دقیق‌تر، وجود اصل فرافکن گسترده برای اشباع یا اقنای محمول است. همچنین، از دیدگاه معناشناسی معیار^۹ به محمول، وجود اصل فرافکن گسترده به دلیل نیاز و الزام معنایی است. اما مشکل آشکاری که برای این دیدگاه ایجاد می‌شود، بر اساس این حقیقت است که اصل فرافکن گسترده با استفاده از عناصری تهی از معنا یعنی *it* و *There* برآورده می‌شود (بوش کویچ، ۲۰۰۲: ۱۶۸):

۲. a. It is likely that Peter likes Mary.

b. There is someone in the garden.

چامسکی (۱۹۹۵) پیشنهاد می‌کند که اصل فرافکن گسترده به دلیل نیاز همگانی به وجود پذیرنده^{۱۰} است. از نظر بوش کویچ (۲۰۰۲) این دیدگاه نیز با مشکل مواجه است؛ زیرا در جملاتی مانند (۲) اصل فرافکن گسترده نقض نمی‌شود و این در صورتی است که جایگاه فاعل بند اصلی با عنصری پر شده که به لحاظ معنایی پوچ‌واژه^{۱۱} است. علاوه بر این، به نظر می‌رسد این گفته اشتباه باشد که هر جمله دارای یک پذیرنده است. به‌عنوان مثال، جمله^۴ (۴) اگر پاسخی برای جمله^۳ (۳) باشد، دارای پذیرنده نیست. از این رو، دیدگاه معناشناسی/ کاربردشناسی درک مناسبی از وجود اصل فرافکن گسترده به‌دست نمی‌دهد (بوش کویچ، ۲۰۰۲: ۱۶۸):

۳. What happened?

1. Extended Projection Principle (EPP)
2. Government and Binding
3. Principle and Parameters
4. Minimalist Frameworks
5. Boskovic
6. Rothstein
7. Heycock
8. Stowell
9. Standard Semantic View
10. Theme
11. Dummy

۴. Mary kissed John.

از میان تمام رویکردهای زایشی به اصل فرافکن گسترده، در رویکردهایی که جملاتی با فاعل اشباعی مانند (۲) را به دست می‌دهند، اصل فرافکن گسترده، ماحصل نیاز به بازبینی یک مشخصه است؛ یعنی دیدگاهی صرفی. به‌طور دقیق‌تر، نیازی که به واسطه آن مشخصه (N) یا مشخصه (D) گروه تصریف یا زمان به صورت آشکار بازبینی می‌شود، از طرف دیگر، چامسکی (۱۹۹۹ و ۲۰۰۰) توضیح می‌دهد که ویژگی اصل فرافکن گسترده به‌عنوان یک نیاز است که به صورت آشکار جایگاه مشخص‌گر گروه زمان پر شود، یعنی نگاهی نحوی. در واقع، اصل فرافکن گسترده یک ابزار نحوی است که از آن برای حرکت مقوله‌های گروهی استفاده می‌شود. به عبارت دیگر، این نوع از اصل فرافکن گسترده به‌عنوان یک مشخصه قوی^۱ عمل می‌کند. لزنیک^۲ (۲۰۰۱) نیز در بررسی‌های خود به اصل فرافکن گسترده، رویکرد پرکننده - مشخص‌گر^۳ را به رویکرد مشخصه - بازبینی^۴ ترجیح می‌دهد. به دیگر سخن، لزنیک (همان) معتقد است که اصل فرافکن گسترده صرفاً یک نیاز مشخصه - بازبینی نیست بلکه آنچه این اصل به دنبال دارد این است که مشخص‌گر گروه تصریف با عنصری پر شود، یعنی هر بند باید یک فاعل داشته باشد. این تحلیل لزنیک، بازگشتی است به مفهوم اولیه اصل فرافکن گسترده که برای نخستین بار در چامسکی (۱۹۸۲) ارائه شد.

تا به اینجا به مفهوم اصل فرافکن گسترده نگاهی داشتیم و همچنین، تعبیرها و دیدگاه‌های دیگر که برای این اصل در نظر گرفته شده بود را به صورت مختصر از نظر گذرانیم. در ادامه از دیدگاه زبان‌شناسان فارسی‌زبان به بررسی اصل فرافکن گسترده در این زبان خواهیم پرداخت و به این سؤال پاسخ می‌دهیم که آیا در زبان فارسی نیز در صورت حرکت فاعل به مشخص‌گر گروه زمان، همانند زبان انگلیسی، عامل این حرکت اصل فرافکن گسترده است یا باید مشخصه حالت را به‌عنوان عامل این حرکت نحوی در نظر گرفت. همچنین، براساس تحلیل ردفورد (۲۰۰۹) از رابطه سازه‌فرمانی^۵ در حالت‌بخشی، می‌کوشیم تحلیل ساخت جملات زبان فارسی را از این منظر نظری به دست دهیم.

۲- اصل فرافکن گسترده در زبان فارسی

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد در نظریه‌های پیشین دستور زایشی و به‌خصوص در نحو کمینه‌گرا عموماً این‌گونه فرض می‌شود که نیاز مشخصه اصل فرافکن گسترده با حرکت فاعل دستوری یا با درج یک فاعل اشباعی در جایگاه مشخص‌گر گروه زمان برآورده می‌شود، مانند آنچه در زبان انگلیسی وجود دارد. اما در مقابل،

-
1. Strong Feature
 2. Lasnik
 3. Filled-Specifier Approach
 4. Feature-Checking Approach
 5. c-command (a conventional abbreviation of constituent-command)

در تعدادی از زبان‌های ضمیرانداز، نیاز این مشخصه از طریق حرکت گروه فعلی (V) به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان برآورده می‌شود.

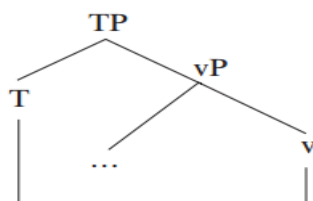
به اعتقاد کریمی (۲۰۰۵)، در زبان فارسی فاعل دستوری درون گروه فعلی باقی می‌ماند. بنابراین، نیاز مشخصه اصل فرافکن گسترده نمی‌تواند با حضور فاعل نحوی یا درج فاعل اشیاعی در جایگاه مشخص‌گر گروه زمان برآورده شود. به طوری که قبلاً هم ذکر شد، برخی از زبان‌شناسان مانند الکسیادو^۱ (۱۹۹۸) بر این باورند که در زبان‌های ضمیرانداز، نیاز مشخصه اصل فرافکن گسترده با حرکت V به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان برآورده می‌شود. بر این اساس، چون فارسی زبانی ضمیرانداز است، آیا می‌توان این‌گونه استدلال کرد که در این زبان حرکت V به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان می‌تواند نیاز مشخصه اصل فرافکن گسترده را برآورده کند؟ کریمی (۲۰۰۵) به این سؤال این‌گونه پاسخ می‌دهد که زبان فارسی، زبانی فعل پایان‌بده و جایگاه مشخص‌گر گروه زمان جایگاه ابتدایی در این زبان می‌باشد. اگر در زبان فارسی V برای برآورده کردن نیاز مشخصه اصل فرافکن گسترده به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان (TP) حرکت کند، ترتیب SOV در این زبان برهم می‌خورد. وی در ادامه بحث به دو اصل فرافکن گسترده قائل می‌شود؛ اولین اصل فرافکن گسترده بر پایه نظر چامسکی (۱۹۸۲) است که براساس آن هر جمله باید فاعل داشته باشد. وی این نوع اصل فرافکن گسترده را اصل فرافکن گسترده دستوری^۲ یا (EPPg) می‌نامد.

نوع دوم نیز بر پایه نظر چامسکی (۲۰۰۰) است که براساس آن اصل فرافکن گسترده یک ابزار نحوی است که از آن برای حرکت مقوله‌های گروهی استفاده می‌شود. برون‌داد بکارگیری این مشخصه در مؤلفه‌های کلامی و معنایی زبان مورد استفاده قرار می‌گیرد. کریمی این نوع اصل فرافکن گسترده را اصل فرافکن گسترده نحوی^۳ یا (EPPs) می‌نامد. وی در ادامه این پرسش را مطرح می‌کند که اگر نیاز EPPg با حضور یک فاعل دستوری یا درج یک فاعل اشیاعی در جایگاه مشخص‌گر گروه زمان یا با حرکت V به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان در زبان‌های ضمیرانداز برآورده نمی‌شود، پس نیاز مشخصه اصل فرافکن گسترده دستوری در زبان فارسی چگونه برآورده می‌شود؟ کریمی (۲۰۰۵: ۱۱۴) در پاسخ به این سؤال پیشنهاد می‌کند که مشخصه اصل فرافکن گسترده دستوری نیز مانند حالت فاعلی است و نیاز این مشخصه نیز به وسیله صرف ساختوازی قوی فعل در زبان فارسی برآورده می‌شود. به اعتقاد وی، نیاز مشخصه اصل فرافکن گسترده دستوری به‌طور همگانی (جهانی) با یکی از روش‌های زیر برآورده می‌شود:

۱. XP در جایگاه مشخص‌گر گروه زمان (با حرکت یا ادغام به‌عنوان مثال در زبان انگلیسی)
۲. حرکت V به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان (به‌عنوان مثال در زبان ایتالیایی، یونانی و...)
۳. ساختوازی (به‌عنوان مثال در زبان مجاری و فارسی)

1. Alexiadou
2. Grammatical EPP
3. Syntactic EPP

وی در ادامه بحث به بررسی نقش T می‌پردازد و این سؤال را مطرح می‌کند: حال که در زبان فارسی بازبینی حالت و تطابق درون گروه فعلی انجام می‌گیرد و نیاز مشخصه اصل فرافکن گسترده دستوری توسط تصریف ساختوازی فعل برآورده می‌شود، پس زمان فعل در کجا بازبینی می‌شود و نقش T چیست؟ وی با استفاده از بین ماضی و مضارع مصدرهای فعلی و اسمی (جعلی) این گونه استدلال می‌کند که در بین ماضی هر دو نوع مصدر تکواژ گونه‌های /t/، /d/ و /id/ بازنمون می‌شوند، در صورتی که در بین مضارع این مصدرها، این تکواژ گونه‌ها بازنمون نمی‌شوند. پس می‌توان گفت که T دو مشخصه [+/- pres] را حمل می‌کند و بنابراین، بازبینی زمان به صورت موضعی با تطابق بین V و T صورت می‌گیرد:



Agree (for Tense)

نمودار ۱: نمودار بازبینی زمان (برگرفته از کریمی، ۲۰۰۵: ۱۱۴)

کریمی (۲۰۰۵: ۱۱۶) نتیجه‌گیری می‌کند که در زبان فارسی نیاز اجباری به حرکت فاعل به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان وجود ندارد. از نظر وی، وقتی کل جمله کانون واقع می‌شود، نیازی نیست که یک عنصر از گروه فعلی خارج شود و در جایگاهی خارج از جایگاه‌های موجود در آن قرار گیرد. از این‌رو، کریمی (۲۰۰۵) به این نتیجه می‌رسد که اصل فرافکن گسترده در زبان فارسی قوی نبود و نمی‌تواند عاملی برای ارتقا فاعل به مشخص‌گر گروه زمان باشد.

انوشه (۱۳۸۷) استدلال می‌کند که در ساخت‌های بی‌نشان فارسی، گروه اسمی فاعل غالباً در ابتدای جمله و قبل از عناصر موجود در درون گروه زمان قرار می‌گیرد. وی معتقد است که اکثر فارسی‌زبانان جمله (۵. الف) را جمله‌ای بی‌نشان و جمله (۵. ب) را جمله‌ای نشاندار تلقی می‌کنند که در آن گروه قیدی "باکلید" به انگیزه یافتن خوانش تأکیدی، تقابلی یا مانند آنها به آغاز جمله جابه‌جا شده است (انوشه، ۱۳۸۷: ۱۵۹):

۵. الف. سهراب [با کلید] در را باز کرد.

ب. ! [با کلید] سهراب در را باز کرد.

به اعتقاد انوشه (همان)، در جمله (۵. الف) گروه اسمی فاعل پیش از گروه حرف اضافه‌ای "باکلید" که مرز گروه فعلی را مشخص می‌کند، تظاهر یافته است. از این‌رو، سازه فاعل به جایگاهی بالاتر از محل تولید خود حرکت کرده است. انوشه (همان) با توجه به تقابل دو جمله فوق (۵. الف و ب)، این پرسش را مطرح می‌کند که گروه اسمی فاعل به چه انگیزه‌ای از محل تولید خود خارج شده و به چه جایگاهی ارتقا یافته است. وی در

پاسخ به این پرسش دو احتمال را مطرح می‌کند. اول این که فرض شود فاعل ساختاری جمله به منظور یافتن خوانش تأکیدی از گروه فعلی بیرون رفته و به شاخص گروه تأکید که بر فراز گروه زمان قرار دارد، جابه‌جا شده است. در این صورت، باید جمله (۵. ب) را ساخت زیربنایی جمله (۵. الف) در نظر گرفت. وی معتقد است که این فرض برخلاف داده‌های موجود در زبان فارسی است و آن را رد می‌کند. فرض دیگری که وی مطرح می‌کند این است که اگر عنصر فاعل در پی حرکت به مشخص‌گر گروه تأکید در ابتدای جمله ظاهر نشده است، باید به دنبال عامل دیگری برای خروج فاعل ساختاری از درون گروه فعلی بود. از این رو، به نظر می‌رسد که آشکارترین انگیزه چنین حرکتی، مشخصه حالت است. به دیگر سخن، می‌توان گفت که مشخصه حالت گروه زمان قوی است و به منظور برقراری رابطه موضعی میان دو مشخصه حالت، سبب ارتقای گروه اسمی فاعل به مشخص‌گر خود می‌شود. انوشه (همان) استدلال می‌کند که حرکت فاعل از جایگاه مشخص‌گر درونی گروه فعلی کوچک به مشخص‌گر گروه زمان نمی‌تواند به علت بازبینی حالت فاعلی باشد. به دیگر سخن، مشخصه حالت روی گروه زمان آنقدر قوی نیست که بتواند فاعل را به جایگاه مشخص‌گر خود برکشد. وی برای این استدلال خود از شواهد فرازبانی استفاده می‌کند. انوشه با ارائه مثال (۶)، به نقل از هورشتین و همکاران (۲۰۰۵) معتقد است که در جمله (۶. a) پوچ‌واژه "there" که دارای حالت نیست، در جایگاه فاعل بند پایه قرار دارد و فاعل واژگانی که در بند درونه ناخودایستا باقی مانده است، مشخصه حالت گروه زمان بند اصلی را بازبینی می‌کند. در مقابل در جمله (۶. b) فاعل واژگانی مشخصه حالت گروه زمان ایستای بند درونه را بازبینی کرده و مشخصه تعبیرناپذیر حالت از روی هر دو عنصر حذف شده است. با توجه به این که پوچ‌واژه "there" دارای حالت نیست، مشخصه حالت گروه زمان بند اصلی بازبینی نشده و از این رو، ساخت حاصل نادرستی است. در نتیجه، دستوری بودن جمله (۶. a) که در آن مشخصه حالت گروه زمان بند اصلی بدون ارتقای فاعل واژگانی به جایگاه مشخص‌گر آن بازبینی شده است و تقابل این جمله با ساخت نادرستی (۶. b) نشان می‌دهد که مشخصه حالت نمی‌تواند انگیزه ارتقای فاعل از درون گروه فعلی کوچک به مشخص‌گر گروه زمان باشد (هورشتین و همکاران، ۲۰۰۵، ۲۰: ۲۸۴)

۶. a. [TP there_i seem [TP t_i to be [PP many people in the room]]].

b. *[TP there seem that [TP [many people]_i are [PP t_i in the room]]].

در چارچوب برنامه کمینه‌گرا برای پاسخ به این مسئله که چه عاملی سبب ارتقای فاعل به مشخص‌گر گروه زمان می‌شود، پیشنهاد شده است که گروه زمان دارای مشخصه تعبیرناپذیر [uN*] یا حرف تعریف [uD*] است که در مطالعات پیشین زبان‌شناسی آن را مشخصه اصل فرافکن گسترده می‌نامند. انوشه (همان) همین سازوکار را برای زبان فارسی در نظر می‌گیرد. به عبارت دیگر، وی معتقد است که مشخصه حالت نمی‌تواند علت ارتقا فاعل به مشخص‌گر گروه زمان باشد؛ چراکه داده‌های فرازبانی نشان می‌دهد که قائل شدن به مشخصه قوی حالت، در توجیه حرکت فاعل برخی جملات زبان انگلیسی باز می‌ماند. انوشه (همان) شواهدی

در حمایت از فرضیه برون‌رفت گروه اسمی فاعل از درون گروه فعلی به انگیزه بازبینی مشخصه اصل فراقکن گسترده (یا مشخصه حرف تعریف گره زمان) ارائه می‌کند که به‌طور مختصر به آنها می‌پردازیم. وی به پیروی از اجر^۱ (۲۰۰۴) یادآور می‌شود که مشخصه حرف تعریف در زبان گیلی اسکاتلندی ضعیف است و فاعل در جایگاه زیرساختی خود باقی می‌ماند. در نتیجه، این عنصر در صورت حذف گروه فعلی کوچک به همراه موضوع درونی فعل حذف می‌شود. وی برای بررسی این موضوع در زبان فارسی، داده‌های زیر را ارائه می‌کند و معتقد است که علی‌رغم حذف گروه فعلی کوچک و موضوع یا موضوعات درونی فعل، عنصر فاعل در آنها به جای مانده است:

۷. الف. کی گلدان را روی میز گذاشت؟ من [vP] گذاشتم.

ب. من سهراب را به خوبی می‌شناسم، ولی تو [vP] نمی‌شناسی (انوشه، ۱۳۷۸: ۱۶۸).

وی معتقد است که هرچند فارسی زبانی ضمیرانداز است و فاعل جملات خبری اصلی می‌تواند تظاهر آوایی نداشته باشد، اما در جملات بالا حذف ضمائر فاعلی (علی‌رغم حضور شناسه فاعلی بر روی فعل) به ساختی نادستوری می‌انجامد:

۸. الف. کی گلدان را روی میز گذاشت؟ * [vP] گذاشتم.

ب. من سهراب را به خوبی می‌شناسم، * ولی [vP] نمی‌شناسی (انوشه، ۱۳۷۸: ۱۶۸).

در مورد تحلیل انوشه پیرامون جملات (۷ و ۸) بیان دو نکته لازم به نظر می‌رسد. ابتدا اینکه در تأیید بخشی از تحلیل انوشه باید گفت که ضمائر فاعلی جمله^۷ (الف و ب) از درون گروه فعلی خارج شده‌اند. اما، در مورد اینکه سازه فاعل در کجا قرار گرفته است نیاز به کمی دقت بیشتر دارد، چراکه به نظر نویسنده این سطور ضمائر فاعلی، کانون هستند و در جایگاهی فرای گروه فعلی قرار دارند. در همین راستا، ریتزی^۲ (۱۹۹۷) در چارچوب برنامه کمینه‌گرا، به ساختی مشابه ولی به لحاظ مفهومی بسیار متفاوت از مبتدا اشاره می‌کند. وی این ساخت را کانون-پیش‌انگاره^۳ می‌نامد. وی معتقد است که در این ساخت، سازه پیش‌اندیشده که دارای تکیه^۴ کانونی است حاوی اطلاع نو است در صورتی که بقیه جمله حاوی اطلاعات کهنه و مفروض می‌باشد. ون‌ولین و رابرت^۵ (۲۰۰۵: ۷۸-۷۳) نیز نشان می‌دهد که در جمله^{۹.ب} به طور همزمان دو سازه کانونی وجود دارد:

۹. a: Who did Bill give the book to?

b: He gave the Magazine to Mary.

بر اساس تحلیل وی، در جمله^{۹.ب} سازه کانونی اول the Magazine و سازه کانونی دوم Mary می‌باشد. ون‌ولین (۲۰۰۵) سازه the Magazine را کانون تقابلی^۵ و سازه Mary را کانون تکمیلی^۶ می‌نامد. وی معتقد

1. Adger
2. Rizzi
3. Focus-presupposition
4. Van Valin and Robert
5. Contrastive focus
6. Completive Focus

است پرسشواژه‌ها همواره کانون محسوب می‌شوند و عنصری نیز که در پاسخ به آن ارائه می‌شود، کانون محسوب می‌شود. بنابراین، در جمله (۷. الف) سازه "من" کانون تکمیلی است، زیرا در پاسخ به پرسشواژه "کی" ارائه شده است. از همین رو، باید به صورت آشکار تظاهر یابد. حتی در جمله (۷. الف) می‌توان فعل جمله را نیز حذف کرد، با این حال ساختی دستوری به دست داد:

۱۰. کی گلدان را روی میز گذاشت؟ من.

در مورد جمله (۷. ب) نیز به بیان این نکته بسنده می‌کنیم که ضمیر فاعلی "تو" به‌عنوان فاعل بند پیرو در جمله به صورت اجباری تظاهر یافته است.

انوشه (همان) به پیروی از درزی (۱۳۸۴) به کمک آزمون "هم همین طور"، همچنین از تقابل جایگاه قیده‌های جمله و قیده‌های متصل به گروه فعلی، دامنه سورها و آزمون شناورسازی سورها که نشانگر وجود دو جایگاه برای عنصر فاعل در ساخت گروه فعلی است، استفاده می‌کند تا فرضیه خروج فاعل از دورن گروه فعلی کوچک را در زبان فارسی تأیید کند.^۱ از این رو، نتیجه می‌گیرد در زبان فارسی نیز همانند زبان انگلیسی مشخصه اصل فرافکن گسترده قوی است و عامل برکشیده شدن فاعل به مشخص‌گر گروه زمان است. به هر تقدیر، بر اساس شواهدی که انوشه ارائه می‌کند، تنها می‌توان در مورد خروج عنصر فاعل از دورن گروه فعلی و ارتقا آن به گروه زمان به نتیجه رسید. در واقع، شواهد ارائه شده توسط وی، قوی بودن مشخصه اصل فرافکن گسترده و ضعیف بودن مشخصه حالت را نشان نمی‌دهد، بلکه همان طور که اشاره شد تنها بر خروج عنصر فاعل از درون گروه فعلی در مرحله‌ای از اشتقاق جمله و قرار گرفتن آن در مشخص‌گر گروه زمان دلالت دارد.

۳- فاعل اشباعی در زبان فارسی

پیشتر یادآور شدیم، وجود جملاتی مانند جمله (۱) بود که موجب مطرح شدن اصل فرافکن گسترده در زبان انگلیسی شد. در همین راستا، عدم وجود فاعل در برخی از جملات زبان فارسی مانند ساختارهای ارتقایی، این سؤال را مطرح می‌کند که آیا جایگاه فاعل در این گونه ساختارها، با فاعل اشباعی^۲ پر می‌شود؟ در صورت منفی بودن پاسخ به این سؤال، سازوکار تطابق در افعال ارتقایی زبان فارسی چگونه خواهد بود؟ بدین منظور، برای مشخص شدن موضوع مورد بحث، ابتدا به بررسی فاعل‌های اشباعی در زبان انگلیسی می‌پردازیم. در انگلیسی سه نوع فاعل اشباعی وجود دارد که دو نوع آن به it غیرارجایی و جوی^۳ برمی‌گردد و نوع دیگر there است. برای مشاهده این سه نوع فاعل اشباعی در زبان انگلیسی جملات (۱۱) ارائه شده‌اند. در جمله (۱۱a) فاعل اشباعی it جوی است، در جمله (۱۱. b) فاعل اشباعی it غیرارجایی و در جمله (۱۱. c) فاعل اشباعی، غیرشخصی^۴ است (کریمی، ۲۰۰۵: ۸۹):

۱. برای مباحث بیشتر رجوع شود به انوشه، ۱۳۸۷: ۱۶۸.

2. Expletive
3. Non-referential and Weather
4. Impersonal

۱۱. a. It gets cold in December.
 b. It is obvious we were tricked into this war.
 c. There were several linguists on our trip to the Middle East last summer.

همچنین در انگلیسی It می‌تواند در ساخت‌های شبه اسنادی نیز به‌عنوان فاعل اشباعی حضور داشته باشد مانند جمله (۱۲): (کریمی، ۲۰۰۵: ۹۰)

۱۲. It was John I saw last night.

در ادامه به بررسی فاعل اشباعی آشکار^۱ و فاعل اشباعی پنهان^۲ در زبان فارسی می‌پردازیم و برخی از مباحث و استدلال‌های موجود در این زمینه را ارائه می‌کنیم.

۳-۱- فاعل اشباعی آشکار و پنهان

کریمی (۲۰۰۵: ۹۱) پیرامون فاعل اشباعی آشکار به این نکته اشاره می‌کند که اجماع کلی بین زبان‌شناسان به این صورت است که زبان‌های فاعل تهی^۳ همانند اسپانیایی و ایتالیایی فاقد فاعل اشباعی آشکار می‌باشند، اما در این میان زبان فنلاندی یک استثنا است. این زبان اگرچه زبانی فاعل تهی است، اما دارای فاعل اشباعی آشکار است. در همین راستا، زبان فارسی زبانی با فرایند تصریف قوی است و جزو زبان‌های فاعل تهی یا ضمیرانداز محسوب می‌شود. در اینجا سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا زبان فارسی همانند زبان‌هایی اسپانیایی و ایتالیایی فاقد فاعل اشباعی آشکار می‌باشد یا همانند زبان فنلاندی دارای فاعل اشباعی آشکار است؟ برخی زبان‌شناسان مانند درزی (۱۹۹۶) بر این اعتقادند که زبان فارسی دارای فاعل اشباعی آشکار "این" است. درزی (۱۳۸۴) پیشنهاد می‌کند که ساخت ارتقایی در زبان فارسی وجود دارد. وی معتقد است که جایگاه فاعل بند اصلی می‌تواند توسط ضمیر اشاره "این" پر شود. وی ضمیر اشاره "این" را به‌عنوان فاعل اشباعی در نظر می‌گیرد و برای تحلیل خود به مثال (۱۳) اشاره دارد که در حضور ضمیر اشاره "این" هیچ عنصری از بند درونه نمی‌تواند در بند اصلی حضور یابد:

۱۳. الف. (این) لازم است [CP که [علی کتاب را به او بدهد]].

ب. (*این) علی_i (این) لازم است [CP که [t_i کتاب را به او بدهد]]. (درزی، ۱۹۹۶: ۹۴).

درزی (همان) استدلال می‌کند که در مثال (۱۳) ب، حرکت فاعل بند درونه‌ای یعنی (علی) به جایگاه فاعل بند اصلی باعث غیردستوری شدن جمله می‌شود.

کریمی (۲۰۰۵) با تأکید بر اینکه فاعل اشباعی there در زبان فارسی وجود ندارد، با ارائه مثال‌هایی نشان می‌دهد که زبان فارسی فاقد فاعل اشباعی آشکار است. به‌عنوان مثال، وی نشان می‌دهد که کاربرد "این" به‌عنوان فاعل آشکار در جملات شبه اسنادی سازی بسیار محدود است:

1. Overt
2. Covert
3. Null-subject languages

۱۴. (*این) تو خیابون بود که من اون دیدیم.

۱۵. (*این) به رهجو بود که من کتابا رو دادم.

۱۶. (*این) روز شنبه بود که من اون دیدم (کریمی، ۲۰۰۵: ۹۰).

به اعتقاد کریمی (همان)، وقتی سازه "این" را از جملات بالا حذف می‌کنیم، جملات دستوری هستند اما با قرار دادن "این" در ابتدای جملات، ساخت‌هایی غیردستوری حاصل می‌شود. در حقیقت، برخی از زبان‌شناسان مانند سهیلی اصفهانی (۱۹۷۶) و دبیرمقدم (۱۹۸۲)، پیشنهاد می‌کنند که بندهای اصلی جملات مانند (۱۳) یک NP است که ضمیر اشاره "این" در ابتدای آن قرار دارد. علاوه بر این، کریمی (همان) اشاره می‌کند که مانند زبان مجاری، در زبان فارسی نیز "این" می‌تواند به متمم‌ساز "که" در جایگاه مفعول حرف اضافه متصل شود:

۱۷. من به این [CP که کیمیا دختر خوبیه] اعتقاد دارم (کریمی، ۲۰۰۵: ۹۰).

کریمی (همان)، به نقل از ریتزی (۱۹۸۲ و ۱۹۸۶) به این نکته اشاره می‌کند که در زبان‌های فاعل تهی، فاعل اشباعی آشکار وجود ندارد، چون در این زبان‌ها به علت ضمیراندازی، می‌توانند زمینه را برای حضور فاعل‌های غیرارجایی مهیا کنند. به عبارت دیگر، ریتزی (۱۹۸۶) پیشنهاد می‌کند که در زبان‌های فاعل تهی، فاعل اشباعی پنهان وجود دارد. با این وجود کریمی (همان) استدلال می‌کند که به علت عدم وجود تأثیر مشخص‌بودگی^۱ در زبان فارسی، نمی‌توان قائل به فاعل اشباعی پنهان در این زبان شد.^۲

در انتهای این بخش و همگام با رویکرد زبان‌شناسانی مانند کریمی (۲۰۰۵) که به حضور فاعل اشباعی آشکار و پنهان در زبان فارسی قائل نیستند، باید به این نکته اشاره کرد که همان‌گونه که دیدیم وجود فاعل اشباعی در زبان انگلیسی یک ضرورت نحوی است. به عبارت بهتر، قرار نگرفتن فاعل اشباعی در برخی جملات زبان انگلیسی منجر به تولید جملات غیردستوری می‌شود، در نتیجه، قائل شدن به فاعل اشباعی آشکار در این زبان به لحاظ نظری و بر اساس شواهد زبانی موجود قابل توجیه است. بنابراین، وجود مشخصه اصل فرفاکن گسترده در این زبان برای توجیه حرکت فاعل نحوی از درون گروه فعلی به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان ضروری به نظر می‌رسد. اما، در زبان فارسی چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ داده‌ها و شواهد زبانی، وجود فاعل اشباعی در این زبان تأیید نمی‌شود. در نتیجه، به نظر نمی‌رسد که در زبان فارسی نیز همانند زبان انگلیسی وجود مشخصه اصل فرفاکن گسترده عامل حرکت فاعل نحوی از درون گروه فعلی به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان باشد.

1. Definiteness Effect

۲. برای مباحث بیشتر رجوع شود به کریمی، ۲۰۰۵: ۹۱.

۴- ساخت ارتقایی در زبان فارسی

درزی (۱۳۸۴) بر اساس شواهد ارائه شده استدلال می‌کند که در ساخت‌های ارتقایی فاعل ارتقایافته از بند درونه‌ای، به جایگاه فاعل بند اصلی حرکت کرده است. وی در تبیین عدم تطابق فاعل و فعل ارتقایی یادآور می‌شود که گروه اسمی فاعل پیش از حرکت، مشخصه‌های شخص و شمار و حالت هسته $V+t$ جمله خود را بازبینی می‌کند. آن گاه فرض شده است که مشخصه‌های شخص و شمار (و نه حالت) در زبانی مانند فارسی تعبیرناپذیرند و پس از بازبینی در جمله خود حذف می‌شوند. از این‌رو، طبق نظر چامسکی (۱۹۹۵) در عملیات نحوی در دسترس نخواهند بود و قادر به بازبینی مشخصه‌های شخص و شمار هسته $V+t$ جمله ارتقایی نیستند. بدین ترتیب، می‌توان قائل به آن شد که مشخصه‌های تطابق فعل ارتقایی با مشخصه‌های صوری جمله متمم خود که طبعاً سوم شخص مفرد است، در رابطه بازبینی قرار می‌گیرد (درزی، ۱۷۵: ۱۳۸۴). در مقابل، برخی از زبان‌شناسان مانند دبیرمقدم (۱۳۶۹)، معتقدند که حرکت فاعل بند درونه‌ای به بند اصلی در ساخت‌های ارتقایی در زبان فارسی به دلایل کلامی مانند مبتداسازی و تأکید روی داده است.

ردفورد (۲۰۰۹) نشان می‌دهد که در زبان انگلیسی در ساخت‌های ارتقایی، نه فاعل بند درونه‌ای و نه خود بند درونه‌ای نمی‌تواند با فعل ارتقایی به لحاظ شخص و شمار تطابق داشته باشد، از این‌رو، در این زبان وجود فاعل اشباعی راه‌گشا خواهد بود (ردفورد، ۲۰۰۹: ۳۹۰):

۱۸. It is said that he has taken bribes/ was taking bribes.

ردفورد (۲۰۰۹) معتقد است که *it* در جملاتی مانند (۱۸) فاعل اشباعی است چرا که نمی‌توان آن را با ضمائر اشاره *this* و *that* جایگزین کرد و همچنین نمی‌توان آن را با *what* سؤالی کرد. وی استدلال می‌کند که شاید بتوان فرض کرد که فعل بند اصلی با فاعل بند درونه‌ای تطابق می‌کند. اما وقتی فاعل بند درونه‌ای جمع باشد چگونه؟ در این صورت فعل بند اصلی نمی‌تواند با فاعل بند درونه‌ای تطابق داشته باشد، زیرا فاعل بند درونه‌ای جمع است و فعل بند اصلی مفرد (ردفورد، ۲۰۰۹: ۳۹۲):

۱۹. It is said [CP that [TP we have taken bribes]].

ردفورد (همان) استدلال می‌کند که شاید بتوان به این تحلیل قائل شد که بند درونه‌ای می‌تواند با فعل بند اصلی در شخص و شمار تطابق کند، زیرا در اشتقاق جمله بالا زمانی که باید تطابق فعل *be* در مشخصه‌های تعبیرناپذیر شخص و شمار صورت گیرد، به نظر بهترین گزینه *CP* یا همان جمله درونه‌ای باشد (همگام با دیدگاه درزی، ۱۳۸۴). با این وجود، ردفورد (همان) استدلال می‌کند که به نظر غیرمحتمل می‌آید که چنین بندهایی دارای مشخصه‌های شخص و شمار باشند. زیرا، حتی اگر بند درونه‌ای را با جمله‌ای دیگر همپایه کنیم، بین فعل جمله اصلی و جمله‌های درونه‌ای به لحاظ شخص و شمار تطابق رخ نمی‌دهد، زیرا فعل بند اصلی مفرد است و در صورت وجود چنین مشخصه‌ای، مشخصه‌های شخص و شمار جمله درونه‌ای جمع خواهد بود (ردفورد، ۲۰۰۹: ۳۹۱):

۲۰. It is said [that he has taken bribes and that he has embezzled company funds].

دبیرمقدم (۱۳۶۹) نیز به این نکته اشاره می‌کند که در صورت جمع بودن فاعل بند درونه‌ای بین فاعل بند درونه‌ای و فعل بند اصلی به لحاظ شخص و شمار تطابق وجود ندارد:

۲۱. *آنها؛ به نظر می‌رسند [CP که [t_i خانه را به مینا فروختند]] (دبیرمقدم، ۱۳۶۹: ۴۵).

در جمله (۲۲)، جمله درونه‌ای با جمله‌ای دیگر همپایه شده است و برخلاف تحلیل درزی (۱۳۸۴) نه تنها فاعل جمله‌های درونه‌ای بلکه خود بند درونه‌ای هم با فعل بند اصلی به لحاظ شخص و شمار تطابق نمی‌کند:

۲۲. به نظر می‌رسد [CP که آنها خانه را به مینا فروخته‌اند] و [CP از آنجا رفته‌اند].

همان‌گونه که در جملات (۱۹) و (۲۰) مشخص است، باز به این نکته برمی‌گردیم که در زبان انگلیسی برای جلوگیری از غیردستوری شدن جملات مذکور استفاده از فاعل اشیاعی الزامی است و علاوه بر این، کاربرد چنین فاعل نحوی به لحاظ شخص و شمار با فعل بند اصلی تطابق می‌کند. با توجه به نکات ارائه شده در بالا دیدیم که در زبان فارسی فاعل اشیاعی وجود ندارد، اما، شاید این‌گونه تصور شود که ضمیر اشاره "این" را بتوان به‌عنوان فاعل اشیاعی در زبان فارسی در نظر گرفت. ولی، باید به این نکته توجه داشت که وجود ضمیر اشاره "این" در ساخت‌های مانند (۲۲) اجباری نیست و می‌توان آن را در جمله ذکر نکرد ولی همچنان جمله دستوری باشد.

در این قسمت به مثال (۱۳) بازمی‌گردیم و به این نکته اشاره می‌کنیم که اگر قائل به وجود ساخت ارتقایی در زبان فارسی باشیم، پس، بر اساس تحلیل درزی (۱۳۸۴: ۱۷۵) در جمله (۱۳) ب) باید سازه "علی" را به‌عنوان فاعل فعل ارتقایی در نظر بگیریم. یعنی فاعل بند درونه‌ای، سازه "علی"، بعد از تطابق و بازیابی حالت خود با فعل بند درونه‌ای به‌عنوان فاعل نحوی بند اصلی در جایگاه فاعل آن قرار گرفته است. از این‌رو، عنصری از بند درونه‌ای نمی‌تواند بعد از آن در بند اصلی ظاهر شود در صورتی که در برخی از جملات زیر خلاف این امر اتفاق افتاده است:

۲۳. الف. لازم است [CP که [علی کتاب را به او بدهد]].

ب. [TP علی_i لازم است [CP که [t_i کتاب را به او بدهد]].

پ. [TP علی_i کتاب را از لازم است [CP که [t_j t_i به او بدهد]].

ت. [TP علی_i کتاب را از به او_k لازم است [CP که [t_k t_j t_i بدهد]].

در جملات (۲۳)، به جز جمله (الف) بقیه جملات نشاندارند و همان‌گونه که مشخص است در جمله (۲۳) پ) سازه "کتاب" و در جمله (۲۳) ت) دو سازه "کتاب و او" در بند اصلی پس از فاعل ارتقا یافته، ظاهر شده‌اند. در واقع، علی‌رغم اینکه جملات (۲۳) پ و ت) نشاندارند اما این جملات غیردستوری نیستند. حال اگر بر اساس نظر درزی (۱۳۸۴) سازه "علی" به‌عنوان فاعل نحوی بند اصلی تحلیل کنیم، هیچ عنصری از بند درونه نمی‌تواند بعد از آن در بند اصلی قرار گیرد، چرا که این عناصر به‌عنوان مبتدا یا تأکید جابه‌جا شده‌اند و جایگاهی برای فرود آنها بعد از فاعل بند اصلی وجود ندارد. اما اگر دستوری بودن جملات نشاندار (۲۳) را این‌گونه تحلیل کنیم که حرکت فاعل بند درونه‌ای به بند اصلی به دلیل مبتداسازی یا تأکید بوده است، آن‌گاه، قرار گرفتن عناصری از بند درونه‌ای پس از فاعل جابه‌جا شده به بند اصلی را می‌توان توجیه کرد. در واقع،

می‌توان استدلال کرد که جابجایی هر عنصری از بند درونه‌ای به بند اصلی در جملات (۲۳) به منظور مبتداسازی یا تأکید صورت گرفته است و این جابه‌جایی‌ها می‌تواند جملاتی نشاندار با ترتیب عناصر متفاوت را رقم بزند:

۲۴. الف. [CP کتاب راز علی_i لازم است [CP که [t_j t_i به او بدهد]].

ب. [CP به اوز علی_i لازم است [CP که [t_i کتاب را t_j بدهد]].

پ. [CP علی_i کتاب راز لازم است [CP که [t_j t_i به او بدهد]].

ت. [CP علی_i به اوز لازم است [CP که [t_i کتاب را t_j بدهد]].

ج. [CP کتاب راز به او_k علی_i لازم است [CP که [t_k t_j t_i بدهد]].

د. [CP کتاب راز علی_i به او_k لازم است [CP که [t_k t_j t_i بدهد]].

مورد دیگری که می‌توان درباره جمله (۱۳) مطرح کرد این است که بر اساس تحلیلی که ضمیر اشاره "این" را فاعل اشباعی در نظر می‌گیرد، در جمله (۲۵. ج) به جای ضمیر "این" می‌توان از ضمیر "آن" استفاده کرد. به نظر نویسنده علی‌رغم نشاندار بودن جمله مذکور، به اندازه جمله (۲۵. ب) دستوری و قابل قبول است:

۲۵. الف. لازم بود که علی کتاب را به او بدهد.

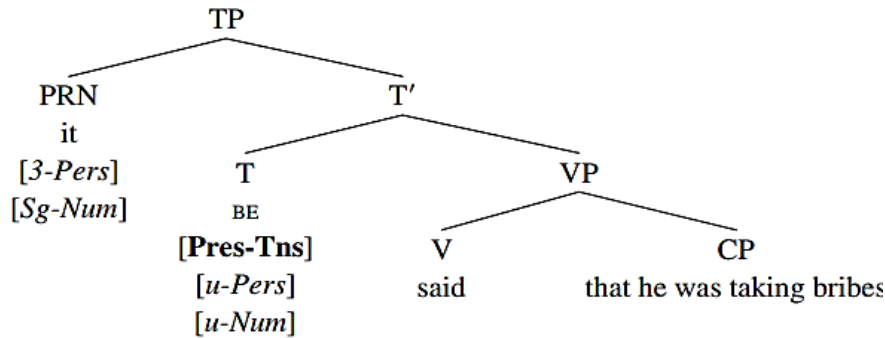
ب. این لازم بود که علی کتاب را به او بدهد.

ج. آن لازم بود که علی کتاب را به او بدهد.

با این حال برخلاف زبان فارسی در زبان انگلیسی در جمله (۱۸) به جای فاعل اشباعی *it* نمی‌توان ضمیر اشاره *this* و *that* را به کار برد، زیرا ساختی غیردستوری حاصل می‌شود:

۲۶. *That/ This is said that he has taken bribes/ was taking bribes.

علت غیردستوری بودن جمله (۲۶) در مقایسه با جمله (۱۸) این است که فاعل اشباعی *it* به دلیل ماهیت غیرارجایی و بی‌معنی^۱ بودنش، مشخصه حالت ندارد و فرض می‌شود که مشخصه‌های شخص و شمار آن تعبیرپذیر نیستند. در واقع، چون فاعل اشباعی *it* بدون مشخصه حالت است پس برای اینکه در اشتقاق فعال شود، مستلزم این است که مشخصه‌های شخص و شمار آن تعبیرناپذیر باشد (ردفورد، ۲۰۰۹: ۲۹۲). با در نظر گرفتن مطالب ذکر شده، چامسکی (۱۹۹۹) پیشنهاد می‌کند که با قرار دادن فاعل اشباعی *it* در مشخص‌گر گروه زمان و بخاطر داشتن مشخصه‌های شخص و شمار تعبیرناپذیر و ارزش‌گذاری شده در اشتقاق فعال می‌شود. از این‌رو، با تطابق بین فاعل اشباعی *it* و فعل *Be* جمله (۱۸)، مشخصه‌های شخص و شمار فعل *Be* ارزش‌گذاری می‌شوند و مشخصه‌های یادشده بر روی فعل و فاعل اشباعی *it* حذف می‌شوند:



نمودار ۲: اشتقاق جمله (۱۸)، (برگرفته از ردفورد، ۲۰۰۹: ۲۹۳)

با نگاهی به مطالب و استدلال‌های ارائه شده، همگام با کریمی (۲۰۰۵) می‌توان به این نکات اشاره کرد که در زبان فارسی فاعل اشباعی وجود ندارد، علاوه بر این، در جملات ارتقایی زبان فارسی نه فاعل بند درونه‌ای و نه خود بند درونه‌ای نمی‌توانند به‌عنوان فاعل بند اصلی قلمداد شوند، از این‌رو، نمی‌توانند مشخصه‌های شخص و شمار فعل بند اصلی را بازبینی و حذف کنند. پس، سوآلی که مطرح می‌شود این است که مشخصه‌های شخص و شمار فعل بند اصلی جملات ارتقایی چگونه بازبینی و حذف می‌شوند. همان‌گونه که در زبان فارسی مطابقه شخص و شمار فعل و فاعل یکی از الزامات نحوی است (به استثنای جملات دارای فاعل بی‌جان)، و چون این افعال همیشه با یک نوع مشخصه شخص و شمار- سوم شخص مفرد- به اشتقاق وارد می‌شوند، می‌توان فرض کرد که افعال مذکور با مشخصه‌های ارزش‌گذاری شده شخص و شمار (سوم شخص مفرد) به اشتقاق راه می‌یابند. این فرض به لحاظ نظری می‌تواند چند نکته به همراه داشته باشد: اول اینکه، می‌توان قرار گرفتن هر عنصری از بند درونه‌ای قبل از این افعال در بند اصلی و حتی در صورت عدم تطابق مشخصه‌های شخص و شمار عنصر جابه‌جا شده با فعل بند اصلی را توجیه کرد. دوم اینکه، قائل شدن به فاعل اشباعی در زبان فارسی و مشکلات مرتبط با آن منتفی می‌گردد. سوم اینکه، جابه‌جایی چند عنصر از بند درونه‌ای به بند اصلی و قرار گرفتن آنها به هر ترتیبی قابل توجیه است. چهارم اینکه، همین سازوکار نظری را می‌توان برای افعال غیرشخصی مانند (می‌توان گفت) به کار گرفت. پنجم اینکه، در جملاتی با فاعل بی‌جان که نیاز اجباری به تطابق مشخصه‌های شخص و شمار بین فاعل و فعل وجود ندارد را نیز می‌توان سامان داد. به این صورت که فعل این نوع جملات همانند فاعل با مشخصه‌های ارزش‌گذاری شده به اشتقاق راه می‌یابد و عدم تطابق بین فعل و فاعل در جملاتی مانند (۲۷) نیز قابل توجیه است:

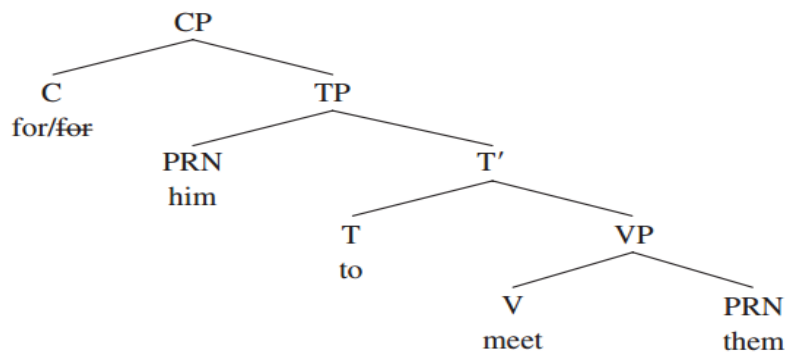
۲۷. برگ‌های درخت بر روی زمین می‌ریزد/می‌ریزند.

۵- سازه‌فرمانی و حالت‌بخشی

یکی از روابط مهم نحوی که در نظریه‌های متأخر زایشی مورد توجه بوده و همیشه در تحلیل‌های نحوی مورد استفاده قرار گرفته است، رابطه سازه‌فرمانی است. ردفورد (۲۰۰۹) بحثی را پیرامون سازه‌فرمانی و حالت‌بخشی

مطرح می‌کند که در ادامه به آن می‌پردازیم. وی برای نمونه اشتقاق جمله (۲۸) را بررسی می‌کند، جایی که فعل meet با ضمیر them ادغام می‌شود تا فرافکن VP را تشکیل دهد. سپس، بر اساس اصل تعجیل^۱ (فرایندهای نحوی در اشتقاق - همانند حالت بخشی - باید در سریع‌ترین زمان ممکن اعمال شوند) باید حالت ضمیر them از طرف فعل meet اعطا شود. در مرحله بعدی اشتقاق، با ادغام حرف مصدر to به گره VP، گره T' یعنی to meet them حاصل می‌شود. گره T' حاصل با فاعل خود یعنی him ادغام می‌شود تا گره TP شکل گیرد. گره TP نیز به نوبه خود با متمم‌ساز for/for ادغام می‌شود تا گره CP تشکیل شود:

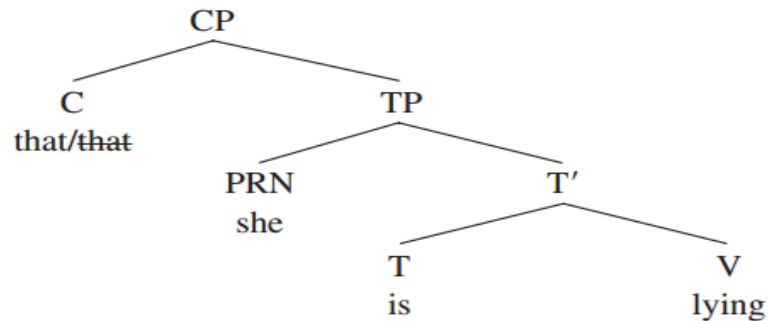
۲۸. I would much prefer [for/for him to meet them].



نمودار ۳: اشتقاق جمله (۲۸)، (برگرفته از ردفورد، ۲۰۰۹: ۱۲۱)

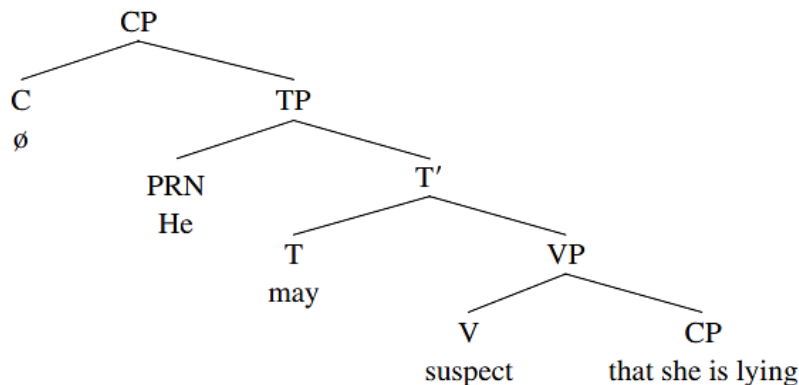
ردفورد (همان) معتقد است که متمم‌ساز for/for بر فاعل بند مصدری یعنی him سازه‌فرمانی دارد و بر اساس این فرض که یک هسته متعدی به اسم یا ضمیری که بر آن سازه‌فرمانی دارد، حالت مفعولی اعطا می‌کند در اینجا نیز متمم‌ساز for/for به فاعل him حالت مفعولی اعطا می‌کند. وی برای اعطای حالت فاعلی همین سازوکار را به کار می‌گیرد. ردفورد (همان) استدلال می‌کند که اگر قرار باشد به یک تعمیم و یکدستی در فرایند حالت بخشی برسیم، می‌توان فرض کرد که در جمله (۲۹)، فاعل جمله یعنی she، همانند مثال (۲۸)، بر اساس رابطه سازه‌فرمانی از هسته‌ای که بر آن سازه‌فرمانی دارد، یعنی متمم‌ساز that/that حالت فاعل دریافت می‌کند، پس می‌توان فرض کرد که یک متمم‌ساز زماندار به اسم یا ضمیری که بر آن سازه‌فرمانی دارد، حالت فاعلی اعطا می‌کند:

۲۹. He may suspect [that/that she is lying].



نمودار ۴: اشتقاق جمله (۲۹)، (برگرفته از ردفور، ۲۰۰۹: ۱۲۱)

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که فاعل بند اصلی در مثال (۲۹) یعنی he چگونه حالت فاعلی خود را دریافت می‌کند. وی در پاسخ به این سؤال استدلال می‌کند که همه بندهای کامل (شامل همه بندهای اصلی) CP هستند که در ابتدای آنها یک متمم‌ساز وجود دارد و جایگاه این متمم‌ساز می‌تواند با یک متمم‌ساز به صورت آشکار پر شده باشد یا این که این جایگاه تهی باشد. با در نظر گرفتن تحلیل بالا، وی استدلال می‌کند که فاعل بند اصلی یعنی he، حالت فاعلی خود را از هسته CP دریافت می‌کند:

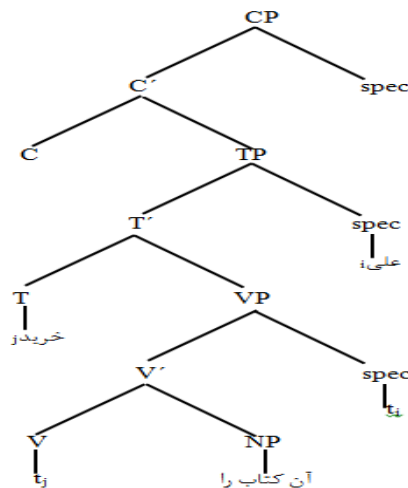


نمودار ۵: اشتقاق جمله (۲۹)، (برگرفته از ردفور، ۲۰۰۹: ۱۲۲)

در تحلیلی که ردفور (۲۰۰۹) در مورد رابطه سازه‌فرمانی و حالت‌بخشی به‌دست می‌دهد، می‌توان به این نکته اشاره کرد که در این تحلیل، تمام حالت‌بخشی‌ها - حالت اضافی، حالت مفعولی و حالت فاعلی - در فرایند نحوی با یک سازوکار و براساس رابطه سازه‌فرمانی صورت می‌گیرد. بنابراین هسته‌های حالت بخش عبارتند از هسته گروه فعلی، هسته گروه حرف اضافه‌ای و هسته گروه متمم‌ساز. در همین راستا، می‌توان همین سازوکار را برای زبان فارسی در نظر گرفت. اما نکته‌ای که در اینجا باید با آن اشاره کرد این است که ترتیب هسته‌های حالت‌بخش نسبت به متمم خود در زبان فارسی چگونه است. در بحث حاضر برای اشتقاق و تحلیل نظری

جملات در چارچوب نحو کمینه‌گرا، ابتدا زبان فارسی را زبانی هسته پایان در نظر می‌گیریم. بر این اساس، اشتقاق جمله (۳۰) به صورت نمودار (۵) خواهد بود:

۳۰. علی آن کتاب را خرید.

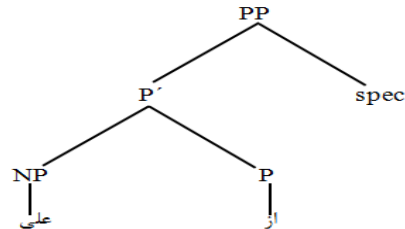


نمودار ۶: اشتقاق جمله (۳۰)

اگر در تحلیل جملات زبان فارسی همه فرافکن‌ها را هسته انتها در نظر بگیریم، به طوری که در نمودار (۶) نمایان است، ترتیب خطی جملات در این زبان رعایت نخواهد شد. همان‌گونه که در نمودار فوق مشخص است، هسته گروه متمم‌نما در انتهای جمله قرار گرفته است و این مسئله باعث می‌شود که در صورت پر بودن هسته آن، متمم‌ساز "که" در انتهای جمله قرار گیرد. در صورتی که در زبان فارسی متمم‌ساز قبل از بند اصلی و بند درونه‌ای قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، اگر جمله (۳۰) را به دو بند اصلی و درونه‌ای تبدیل کنیم این مسئله بیشتر روشن خواهد شد:

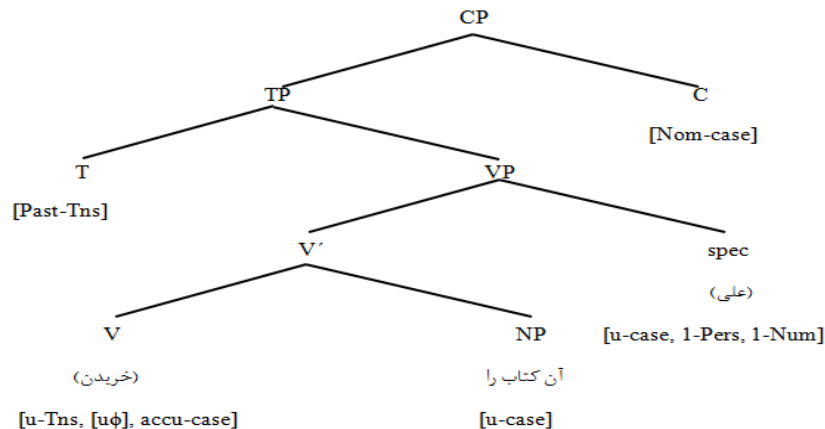
۳۱. [TP من می‌دانم] CP که [TP علی آن کتاب را خرید] .

در جمله (۳۱) متمم‌ساز "که" قبل از جمله درونه‌ای قرار گرفته است، در صورتی که در نمودار (۶) بر اساس هسته پایان بودن همه فرافکن‌ها، متمم‌ساز در انتهای جمله قرار می‌گیرد. بنابراین، به نظر می‌رسد که بر اساس داده‌های زبان فارسی هسته فرافکن متمم‌ساز باید در ابتدای جمله قرار گیرد. علاوه بر این، در گروه‌های حرف اضافه‌ای زبان فارسی نیز این وضعیت حکم‌فرما است. به عنوان مثال، در گروه حرف اضافه‌ای "از علی" هسته گروه حرف اضافه که عنصر "از" است، باید در ابتدا قرار گیرد. در این صورت نمودار گروه حرف اضافه‌ای در زبان فارسی به صورت زیر خواهد بود:



نمودار ۷: اشتقاق گروه حرف اضافه

در نمودار (۷)، هسته حرف اضافه یعنی "از" زیر هسته این گروه قرار دارد و از آنجایی که بر وابسته خود یعنی گروه اسمی "علی" سازه‌فرمانی می‌کند به او حالت غیرفاعلی اعطا می‌کند. همین وضعیت در مورد گروه‌های اسمی نیز در زبان فارسی وجود دارد. به‌عنوان نمونه، در عبارت "باغ علی یا درخت بزرگ" گروه اسمی که هسته عبارت اسمی است، در ابتدا قرار دارد. بنابراین، برپایه آنچه که بحث شد، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که علاوه بر گروه حرفه اضافه‌ای و گروه‌های اسمی که در زبان فارسی هسته آغازین هستند، فرافکن گروه متمم‌ساز نیز هسته آغازین است. از این‌رو، اشتقاق جمله (۳۱) به‌صورت زیر خواهد بود:

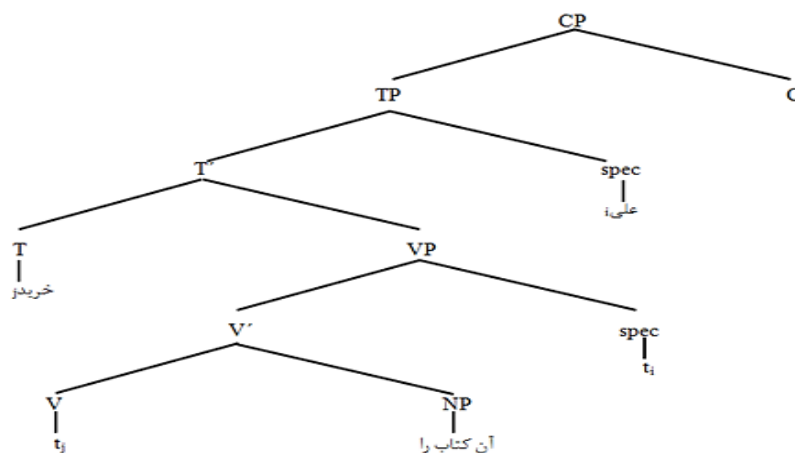


نمودار ۸: اشتقاق جمله (۳۰)

به‌طوری‌که در نمودار (۸) مشخص است، عنصر فاعل "علی" با مشخصه‌های شخص و شما ارزش‌گذاری شده به اشتقاق راه یافته است و تنها مشخصه حالت آن باید ارزش‌گذاری شود. همچنین، مشخصه حالت مفعول نیز ارزش‌گذاری نشده است. فعل "خریدن" با مشخصه ارزش‌گذاری شده مفعول و مشخصه تصرفی (شخص و شمار) و زمان ارزش‌گذاری نشده به اشتقاق راه یافته است. هسته گروه زمان تنها دارای یک مشخصه ارزش‌گذاری شده است و آن مشخصه زمان (گذشته) است. علاوه بر این، بر اساس دیدگاه ردفورد (۲۰۰۹) هسته گروه متمم‌ساز نیز حامل مشخصه حالت فاعلی است.

انوشه (۱۳۸۷) معتقد است که مشخصه حالت فاعلی در زبان فارسی مشخصه‌ای نحوی و متعلق به گروه زمان است. همچنین، به اعتقاد وی، هسته گروه زمان مانند یک پل عمل کرده و مشخصه‌های شخص و شمار فاعل را به فعل منتقل می‌کند. در نتیجه، استدلال می‌کند که مشخصه تعبیرناپذیر $[u\phi]$ هسته گروه زمان پس از گرفتن ارزش شخص و شمار از مشخصه $[u\phi]$ فاعل، بازبینی می‌شود. سرانجام مشخصه تصریف گروه فعلی کوچک، ارزش‌های تظاهر یافته بر روی گره زمان (زمان و شخص و شمار) را جذب می‌کند. به این ترتیب، مشخصه‌های شخص و شمار گروه اسمی فاعل از طریق هسته گروه زمان، به جایگاهی که تلفظ می‌شوند، انتقال می‌یابند (انوشه، ۱۳۸۷: ۱۷۹). در این اینجا هم‌سو با کریمی (۲۰۰۵) پیشنهاد می‌شود، فرایند تطابق مشخصه‌های شخص و شمار فاعل و فعل، یک ویژگی تصریفی است. بنابراین، تطابق فعل و فاعل در گروه محمول قبل از حرکت فعل واژگانی به هسته گروه زمان و حرکت فاعل به مشخص‌گر این گروه صورت می‌گیرد.

در اشتقاق جمله (۳۰)، ابتدا فعل "خریدن" با گروه اسمی "آن کتاب" ادغام می‌شود، سپس فعل که دارای مشخصه ارزش‌گذاری شده حالت مفعولی است، مشخصه تعبیرناپذیر حالت مفعولی بر روی سازه مفعول را ارزش‌گذاری و حذف می‌کند. بنابراین سازه مفعول با دریافت حالت خود، در همان جایگاهی که اشتقاق در پایه یافته است، منجمد می‌شود. سپس، سازه فاعل با فراقکن میانی (V') ادغام می‌شود تا فراقکن گسترده گروه فعلی بزرگ (VP) تولید شود. در ادامه مراحل اشتقاق، سازه فاعل نیز برای دریافت مشخصه تعبیرناپذیر حالت خود به مشخص‌گر گروه زمان ارتقا می‌یابد و در آنجا هسته متمم‌نا مشخصه تعبیرناپذیر حالت آن را ارزش‌گذاری و حذف می‌کند. بنابراین، فاعل در همان جایگاهی که حالت خود را دریافت می‌کند، منجمد می‌شود. در نتیجه اشتقاق نهایی جمله (۳۰) به صورت زیر خواهد بود:



نمودار ۹: اشتقاق جمله (۳۰)

همان‌گونه که در اشتقاق جمله (۳۰) دیدیم با حرکت فاعل به مشخص‌گر گروه زمان برای دریافت حالت فاعلی، مشخصه اصل فرافکن گسترده (یا تعریف فاعل) نیز احراز می‌شود؛ همچنین عنصر مفعول با گرفتن حالت خود در جایگاهی که در آن اشتقاق در پایه یافته است، باقی می‌ماند و برای دریافت حالت (یا بازیابی) دیگر نیاز به حرکت پنهان نخواهد داشت (برخلاف رویکرد انوشه، ۱۳۸۷).

۶- نتیجه‌گیری

در این مقاله، ابتدا علت مطرح شدن اصل فرافکن گسترده و تغییرهای متفاوت زبان‌شناسان از آن بررسی شد و مشخص گردید که علت وجودی اصل فرافکن گسترده، حضور ساخت‌هایی در زبان انگلیسی است که دستوری بودن آنها با فاعل‌های اشباعی آشکار قابل توجیه است. سپس، به این موضوع پرداختیم که در زبان فارسی دیدگاه یکسانی به اصل فرافکن گسترده وجود ندارد و برخی از زبان‌شناسان مانند انوشه (۱۳۷۸) معتقدند که اصل فرافکن گسترده همانند زبان انگلیسی عامل برکشیده شدن فاعل از درون گروه فعلی به مشخص‌گر گروه زمان است. اما، مشخص شد که شواهد ارائه شده توسط وی تنها خروج فاعل از درون گروه فعلی و ارتقا آن به مشخص‌گر گروه زمان را نشان می‌دهد. همچنین، با بررسی برخی از داده‌های زبانی مشخص گردید که در زبان فارسی فاعل اشباعی آشکار همانند انگلیسی وجود ندارد. بنابراین، مفهوم اصل فرافکن گسترده و قوی بودن این مشخصه در زبان فارسی و انگلیسی متفاوت است. از این‌رو، برخلاف دیدگاهی که معتقد است در ساخت‌های ارتقایی زبان فارسی، فاعل اشباعی آشکار وجود دارد، پیشنهاد شد که این افعال با مشخصه‌های شخص و شمار ارزش‌گذاری شده به اشتقاق راه می‌یابند. بنابراین، دیگر نیازی به فاعل نحوی برای ارزش‌گذاری آنها در این ساخت‌ها وجود ندارد. همچنین، برای مشخص کردن عامل برکشیده فاعل از درون گروه فعلی و ارتقا آن به مشخص‌گر گروه زمان از تحلیل ردفور (۲۰۰۹) استفاده شد. بر اساس این تحلیل، پیشنهاد شد که عامل برکشیده شدن فاعل در زبان فارسی مشخصه حالت است. از این‌رو، با حرکت فاعل به مشخص‌گر گروه زمان از هسته گروه متمم‌ساز که بر آن سازه‌فرمانی می‌کند، حالت خود را دریافت کرده و مشخصه اصل فرافکن گسترده نیز احراز می‌شود. برون‌داد استفاده از این سازوکار، یکدستی و تعمیم در حالت‌بخشی را به همراه خواهد داشت.

منابع

- انوشه، مزدک (۱۳۸۹). «رویکرد مشخصه بنیاد به فرایندهای مبتداسازی و تأکید در زبان فارسی»، مجله پژوهش‌های زبانی، ش ۱: ۲۵-۱.
- انوشه، مزدک (۱۳۸۷). ساخت جمله و فرافکن‌های نقش‌نمای آن در زبان فارسی رویکردی کمی‌نگره، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تهران.

- ۴۵
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۳). زبان‌شناسی نظری پیدایش و تکوین دستور زایشی، ویراست سوم با تجدید نظر اساسی، تهران: انتشارات سمت.
- درزی، علی (۱۳۸۴). شیوه استدلال نحوی، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
- درزی، علی (۱۳۸۵). «ضرورت تمایز میان فرایند ارتقا و مبتداسازی در زبان فارسی». مجله دستور، ش ۲: ۱۸۷-۱۶۱.
- راسخ مهند، محمد (۱۳۸۴). «بررسی انواع تأکید در زبان فارسی»، فصلنامه زبان و زبانشناسی، شماره ۱: ۱۹-۵.
- Adger, D. (2004). *Core Syntax: A Minimalist Approach*. Oxford: Oxford University Press.
- Alexiadou, A, and Elena, A. (1998). “Parameterizing AGR: word order, V-movement, and EPP checking”. *Natural Language and Linguistic Theory* 16 (3): 491- 539.
- Boskovic, Z. (2002). “A-Movement and the EPP”. *Syntax* 5: 3, December 2002, 167-218.
- Chomsky, N. (1982). *Some Concepts and Consequences of the Theory of Government and Binding*. Cambridge/London: The MIT Press.
- Chomsky, N. (1999). “Derivation by Phase.” *MIT Occasional Papers in Linguistics*, 18 (also published in M. Kenstowicz (ed.) (2001) *Ken Hale: A Life in Language*, MIT Press, Cambridge, MA, 1-52.
- Chomsky, N. (2000). “Minimalist inquiries: the framework”. In *Step by Step: Essays on minimalist syntax in honor of Howard Lasnik, R. Martin, D. Michaels, and J. Uriagereka* (eds.), 89-155, Cambridge/London: The MIT Press.
- Dabir-Moghaddam, M. (1982). *Syntax and semantics of causative constructions in Persian*. Ph.D. diss, Department of Linguistics, University of Illinois at Urbana.
- Darzi, A. (1996). *Word order, NP movement, and opacity conditions in Persian*. Ph.D. diss. Department of Linguistics, University of Illinois at Urbana-Champaign.
- Haegeman, L. (2006). *Thinking Syntactically: A Guide to Argumentation and Analysis*. Oxford: Blackwell Publishers.
- Haegeman, L, and Gueron, J. (1999). *English Grammar: A Generative Perspective*. Oxford: Blackwell Publishers.
- Heycock, C. (1994). *Layers of predication*. New York: Garland.
- Hornstein, N., J. Nunes, and K. K. Grohmann. (2005). *Understanding Minimalism*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Karimi, S. (2003). “On object positions, specificity, and scrambling in Persian”. In *Word Order and Scrambling*, S. Karimi (ed.), 91-124. Oxford/Berlin: Blackwell Publishers.
- Karimi, S. (2005). “A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian”. The Hague: Mouton de Gruyter, Berlin.
- Lasnik, H. (2001). “Derivation and representation in modern transformational syntax”. In M. Baltin and C. Collins (eds.) *Handbook of Syntactic Theory*. Blackwell, 62-88.
- Radford, A. (2004). *Minimalist Syntax: Exploring the Structure of English*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Radford, A. (2009). *Analyzing English sentences: A Minimalist Approach*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Rizzi, L. (1982). *Issues in Italian Syntax*. Dordrecht, Foris.
- Rizzi, L. (1986). “Null objects in Italian and the theory of Pro”. *Linguistic Inquiry* 17 (3): 501-557.
- Rizzi, L. (1997). “The Fine Structure of the Left Periphery”. *Elements of Grammar*, 281-337, Kluwer Academic Publishers. Robert, D, and Van Valin, JR. (2005). *Exploring the Syntax-Semantics Interface*. Cambridge: Cambridge University Press.

-
- Rothstein, A. (1983). The syntactic forms of Predication. Ph.D. Dissertation, MIT, Cambridge, Mass.
 - Soheili- Isfahani, A. (1976). Noun phrase complementation in Persian, Ph.D. diss, Department of Linguistics, University of Illinois at Urbana.
 - Stowell, T. (1983). "Subjects across categories". The Linguistic Review 2: 285-312.